

مبالغه و اغراق در مدایح متنبی

اثر: دکتر علی محمد جمالی بهنام

استادیار دانشگاه مشهد

(از ص ۳۳۳ تا ۳۵۳)

چکیده:

در اصطلاح اهل ادب مدح یعنی وصف و ستودن شاعر ممدوحش را به صفات و فضایل پسندیده؛ مدح و ستایشگری یکی از صفات فطری و ذاتی انسان بوده و انگیزه او را از پرداختن به ستایشگری از گذشته تاکنون در چهار عامل (اعجاب، تشکر، رهبت، تکسب) خلاصه کرده‌اند. متنبی یکی از شاعران مدیحه سرا و نامدار عصر عباسی است که در این فن گوی سبقت را از دیگر حریفان ربوده است. البته مدایح او بیشتر به خاطر کسب مقام و ثروت بوده است. از بارزترین ویژگیهای مدایح متنبی مبالغه و اغراق می‌باشد؛ او در مدایح خود به وصف و مدح فضایل معنوی نظیر (شجاعت، جود، قدرت، علم و تدبیر و ...) بیشتر توجه داشته تا فضایل مادی و ظاهری مانند (جمال و زیبایی ظاهری، بسیاری ثروت، فامیل، فرزندان و ...) مانند این بیت که در وصف جود و شجاعت محمد بن زُرَیْق طوسی با مبالغه و اغراق گفته است: (دیوان متنبی، ج ۲ ص ۱۹۳)

وَلَمَسْتُ مُنْضَلَةً فَسَالَ ثُقُوسًا وَ لَحَظْتُ أَنْمُلَةً فَسَلَنْ مَرَاهِبًا

از سرانگشتان ممدوح من جود و بخشش جاری است و از دم تیغش خون دشمنان.

واژه‌های کلیدی: مدح، متنبی، مبالغه، اغراق، شجاعت.

مقدمه:

مقاله موجود سخنی است کوتاه درباره (مبالغه و اغراق در مدایح متنبی) که در آن سعی شده است، گوشه‌هایی از مبالغه و اغراق گویی‌های وی نشان داده شود. در اصطلاح اهل ادب، مدح (طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۱۳۳۹، هـ.ش، ج ۱، ص ۲۱) یعنی وصف و ستایش نمودن شاعر ممدوحش را به فضایل و صفات پسندیده، سخن گفتن درباره تاریخ پیدایش مدح و مدیحه‌سرایی در میان انسانها به عنوان یکی از فنون شعری، امری است بسیار دشوار و بی‌تردید آغازش مانند خود شعر، ناشناخته است. چون میل و گرایش انسان به مدح و ثنای خویش یک امر غریزی و فطری است و اصولاً هر انسانی از مدح و ستایش خود لذت می‌برد و با لذات دوست دارد که مورد ستایش دیگران قرار بگیرد، چنان که اگر نسبت بخشنندگی، شجاعت، جوانمردی، دادگری، نیکوکاری و دیگر فضایل اخلاقی به کسی داده شود، چهره‌اش گشاده و خاطرش شاد و چه بسا مایه فخر و غرور وی گردد، هر چند آن فضایل در وجود او نباشد. (عشماوی، محمدزکی، ۱۹۸۳ م، ص ۱۵)

بدیهی است که مصادیق (ابن رشیق القيروانی، ۱۹۵۹ م، ج ۲، ص ۱۳۵) مدح در انسان مشترکات او و سایر حیوانات نیست، بلکه تنها صفات و خصوصیات خاص خود اوست، مانند خردمندی، عفت، عدالت و شجاعت، پس هر شاعری که ممدوحش را بر اساس این گونه صفات بستاید، او را به حق و درستی ستوده و اگر به شیوه دیگری مدح او گوید، به راه خطا گام نهاده است. مانند این بیت زهیر بن ابی سلمی که ممدوحش را به پاکدامنی و خردمندی ستایش کرده و گفته است: (ابن رشیق القيروانی، ج ۲، ص ۱۳۱)

أَخِي ثِقَةٌ لَا يُهْلِكُ الْخَمْرُ مَالَهُ وَ لَكِنَّهُ قَدْ يُهْلِكُ الْمَالُ نَائِلَهُ

”ممدوح من به لذات مادی توجه ندارد و ثروتش را بدان جهت تلف نمی‌سازد،

بلکه خردمندانه آن را بخشش می‌کند."

و اما درباره علت و انگیزه پرداختن انسان به مدح و ستایش دیگری سخن بسیار رفته است که آنها را در چهار عامل: اعجاب، تشکر، رهبت و تکسب، خلاصه و محدود کرده‌اند.

مدح اعجابی: در این گونه مدح شاعر دور از هرگونه چشم داشت مادی، ممدوح را صرفاً به خاطر فضیلتها و صفات پسندیده‌اش مورد تمجید و ستایش قرار می‌دهد، مانند مدح زهیر بن ابی سلمی از هرم بن سنان و حارث بن عوف به سبب ایثار و از خودگذشتگی که از خود نشان دادند و از ثروت خویش تعداد سه هزار شتر نجیب و اصیل به عنوان دیه و غرامت جنگی پرداخت کردند و بدین وسیله جنگ چهل ساله میان دو قبیله (عبس، ذبیان) را متوقف کرده، میان آنان صلح و آشتی برقرار ساختند. این ماجرا زهیر را سخت تحت تأثیر قرار داد و احساسات وی را برانگیخت و او را شگفت زده کرد تا اینکه در قصیده زیبایی به مدح و ستایش آنان پرداخت و از این ایثار و جوانمردی به نیکی یاد کرد و گفت: (البستانی، فواد افرام، ۱۹۸۶م،

ج ۳، ص ۸۵)

تَدَارَكْتُمَا عَبْسًا وَ ذُبْيَانَ بَعْدَمَا
تَفَاتَوْا وَ دَفَّوْا بَيْنَهُمْ عِطْرَ مَنْشِمٍ

(البستانی، فواد افرام، ج ۱، ص ۸۵)

يُنَجِّمُهَا قَوْمٌ لِقَوْمٍ غَرَامَةً
فَأَصْبَحَ يَجْرِي فِيهِمْ مِنْ تِلَادِكُمْ
وَلَمْ يُهْرَيْقُوا بَيْنَهُمْ مِلءَ مِحْجَمٍ
مَغَانِمُ شَتَّى مِنْ إِقَالٍ مُرْتَمٍ

"شما دو سرور، میان دو قبیله عبس و ذبیان صلح و آشتی برقرار کردید، پس از آن که آنان یکدیگر را نابود کردند و خویش را به عطر منشم خوشبو ساختند و سوگند یاد کردند که در ادامه جنگ پایدار بمانند - این دو بزرگوار از ثروت خویش غرامت جنگی می‌پردازند، در حالیکه خود به اندازه یک شاخ حجامت خون نریخته‌اند - شما با دادن خونبها از مال خودتان که بچه شتران اصیل گوش شکافته

است، صلح و آشتی را میان دو قبیله استوار نمودید."

مدح به نشانه تشکر و سپاسگزاری:

در این نوع ستایشگری، شاعر برای تشکر و قدردانی از احسان و کارهای نیک ممدوحش او را صادقانه می ستاید، بدون هیچ گونه مدهانه و تظاهری، مانند مدح قبیله بنی تیم به وسیله امرئ القیس به سبب پناه دادن و نیکی آنان به او که می گوید: (فاضلی، محمد، ۱۳۷۲، ص ۸۵)

كَأَنِّي إِذَا نَزَلْتُ عَلَى الْمُعَلِّيِّ	نَزَلْتُ عَلَى الْبَوَازِخِ مِنْ "شَمَامٍ"
فَمَا مَلَكَ الْعِرَاقِ عَلَى الْمُعَلِّيِّ	بِمُقْتَدِرٍ وَلَا مَلِكِ الشَّامِ
أَفَرَّ حَسَا امْرَأُ الْقَيْسِ بْنِ حُبَيْرٍ	بَنُو تَيْمٍ مَصَابِيحِ الظَّلَامِ

"آنگاه که بر معلی وارد شدم، گویی بر قلّه کوه بلند شمام برنشسته ام - که نه پادشاه عراق را بر او سلطه ای است و نه پادشاه شام را - قبیله بنی تیم آن مشعلهای زیبایی و کمال، دل امرئ القیس را شاد کردند و اطمینان و آرامش بخشیدند."

مدح از روی رهبت (ترس):

ممکن است عامل رهبت (ترس) از خشم و انتقام، شاعر را به مدیحه گفتن واداشته است. در این گونه مدیحه سرایی حقیقتی وجود ندارد، شاعر تنها برای حفظ جان، مال و ناموسش تظاهر به باور داشتن فضایل ممدوح می کند، مانند کمیت بن زید اسدی شاعر شیعی که به خاطر حفظ جانش به مدح هشام خلیفه ستمگر اموی پرداخته و گفته است: (زیدان، جرجی، ۱۹۸۳، ج ۲، ص ۲۷۴)

يَابْنَ الْعَقَائِلِ لَلْعَقَا	ثَلِ وَالْجِحَا جِحَّةِ الْأَخَائِرِ
--------------------------------	--------------------------------------

"ای فرزند و یادگار بزرگان و بخشندگان و برگزیدگان خلق".

مدح حرفه‌ای (تکسب):

گاهی انگیزه انسان از مدح و ستایش، میل و رغبت رسیدن به مال و ثروت و یا مقام و شهرت و دیگر امتیازات مادی است، مانند بیشتر مدياح شاعران متکسب و تاجرپیشه که از قدیم تا حال وجود چنین شعرابی کم نبوده است، این گروه طبقات مختلف را ستوده‌اند، لیکن طبیعی است که حاکمان، امیران و شاهان چون از قدرت مالی و سیاسی بالاتری برخوردار بودند، بیشتر مورد توجه شاعران مديحه سرا قرار می‌گرفتند. شاعران به امید صله یا رسیدن به درجه، قصیده‌های خود را بیشتر به این طبقه اختصاص داده‌اند و از این طریق به ثروت فراوانی دست یافته‌اند، چنان که درباره نابغه ذبیانی ستایشگر شاهان (مناذره، غساسنه) گفته‌اند: که در ظروف طلا و نقره غذا می‌خورد و آب می‌نوشید (ابن رشیق، القیروانی، ۱۹۵۹ م، ج ۱، ص ۴۹).

در این گونه مدح نیز شاعر بدون توجه به واقعیت و حقیقت تنها برای خوش آیند ممدوح و جلب رضایت او و رسیدن به صله و درجه شعر می‌سراید و شاید مصداق اتم و اکمل این گفته قدامه بن جعفر "أَحْسَنُ الشَّعْرِ أَكْذَبُهُ" همین نوع شعر باشد، مانند این شعرابی تمام که در ستایش معتصم خلیفه عباسی است: (زیدان، جرجی، ج ۱، ص ۳۷۵)

هُوَ الْبَحْرُ مِنْ أَىِّ النَّوَاجِي أَتَيْتَهُ
فَلُجَّتْهُ الْمَعْرُوفُ وَالْجُودُ سَاحِلُهُ
"ممدوح من چون دریای بی‌کران است، از هر طرف که می‌خواهی بر آن وارد شو. امواجش احسان و نیکی است وجود و بخشش ساحلش".

مدح و ستایش به خودی خود ناپسند نیست، بلکه پسندیده و مقبول خلق و خالق است و ممکن است به شعر باشد یا به نثر، چنان که خداوند عز و جل در قرآن کریم در وصف مؤمنان فرموده است: (سوره مؤمنون، آیه ۲ و ۳) «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ».

لیکن از آنجایی که به حافظه سپردن شعر آسانتر و ماندنی‌تر است، در مدياح

بیشتر از زبان شعر استفاده شده است.

اما اگر مدح و ستایشگری از حد معقول و طبیعی بگذرد و ستایش از مبالغه و اغراق به گزافه‌گویی و یاوه‌سرایی بکشد و شاعر مردی بیچاره و درمانده را واسطه آفرینش جهان و نماینده قدرت یزدان بخواند و خود چون بنده زبونی اسیر هوا و هوس و در بند صلات و جوایز ممدوح گرفتار شود، مردم بر چنین شعر و شاعری خواهند خندید و بر او لعن و نفرین خواهند فرستاد. چنین مداحانی را قرآن اهل ضلالت و گمراهی معرفی می‌کند و می‌فرماید: (سوره شعراء، آیه ۲۲۳) "وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ أَلَمْ تَرَأَهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهيمُونَ".

و مصداق بارز این سخن پیامبر اکرم (ص) است که می‌فرماید: (النوبری، شهاب‌الدین، احمد بن عبدالوهاب، ۱۹۶۱ م، ج ۳، ص ۱۷۳) "أَحْتُوا التُّرَابَ عَلَىٰ وُجُوهِ الْمَدَّاحِينَ"، "بر چهره مداحان چاپلوس خاک بپاشید".

نقش شعر و شاعری در گذشته:

در واقع دستگاههای شاعر پروری در قدیم انجام کاری را بر عهده داشته که در عصر ما دستگاههای تبلیغاتی از قبیل رادیو و تلویزیون کشور آن وظیفه را انجام می‌دهند. این دستگاهها وظیفه دارند قدرت کشور خود را - خواه سیاسی، خواه اقتصادی - چند برابر نشان دهند و به رخ دیگر کشورها بکشند. در آن روزها نیز صاحبان قدرت در صله و جایزه دادن به شاعران که بلندگوی تبلیغاتی آنان بودند، می‌کوشیدند. شاعر و شعراو بهترین وسیله و عامل تبلیغاتی دولت به شمار می‌آمد. خواست اصلی ممدوحین از شاعر تنها خوشنودی شخصی آنان از شنیدن مدیحه نبود، بلکه آنها می‌خواستند شاعر در شعرش آوازه مردی، دلیری، جنگاوری، دشمن شکنی، کشورگشایی، رعیت‌نوازی، دادگستری و بخشش آنها را به گوش همه برساند تا دشمنان مرعوب و دوستان مجذوب گردند. در میان عرب جاهلی شاعر از اهمیت خاصی برخوردار بود، چندان که ظهور و نبوغ او را در میان قبیله

جشن می گرفتند و دیگر قبایل وجود او را به قبیله اش تبریک و تهنیت می گفتند، چرا که شاعر را مدافع حیثیت، ناموس، شرف قبیله و موجب جاودانگی فضایل و افتخارات خویش می دانستند. (الهاسمی، احمد، ۱۴۱۰ ه.ق، ص ۳۴۵) حتی در صدر اسلام، در عصر رسول اکرم (ص) بازار سرودن اشعار مدحی و هجایی گرم بود و گفتن این نوع شعر از سنتهای پسندیده به حساب می آمد. هنگامی که کعب بن مالک، حسان بن ثابت و عبدالله بن رواحه اشعار مدحی خود را بر پیامبر اکرم (ص) می خواندند، رسول عظیم الشأن (ص) آنان را دعای خیر می گفت و به شاعرانی که به هجو و نکوهش مشرکان می پرداختند صله می داد و می فرمود: «اثر شعر اینان بر مشرکان از اثر تیر سخت تر و دردناکتر است» (زیدان، جرجی، ۱۹۸۳ م، ج ۱، ص ۱۹۱).

در روزگار خلفای اموی به خاطر تجدید حیات شدن سنتهای جاهلی، مسأله عصبیت و مفاخرات قومی و نژادی شعر و شاعری رونق گذشته اش را باز یافت و در عصر بنی عباسی به اوج خودش رسید و شاعران حرفه ای و نامداری در این دوره ظهور کردند که از آن جمله متنبی را می توان نام برد که از شهرت و اهمیت خاصی برخوردار گشت.

متنبی ۱۶ (۹۰۵-۹۵۶ م / ۳۰۳-۳۵۴ ه): (ابن خلکان، ۱۹۷۸ م، ج ۱، ص ۶۲)

احمد بن حسین جعفی کندی مشهور به متنبی یکی از شاعران نامدار عصر عباسی است. بی تردید عصر متنبی، عصری است که مدح و ستایشگری به اوج خودش رسیده و هیچ شاعری نیست که به خاطر کسب ثروت و یار رسیدن به مقام شهرت امیر یا بزرگی را مدح نگفته باشد. در این دوره دربار حاکمان و امیران از وجود شاعران حرفه ای و تاجر پیشه مملو بود. برخی از این حاکمان به سبب عشق و علاقه ای که به شعر و ادب داشتند، جوایز ارزشمندی را برای شاعران اختصاص داده بودند که از آن جمله سیف الدوله حمدانی را می توان نام برد. متنبی نزدیک به پنجاه تن را در شعرش مدح گفته است که بیشتر آنها از صاحبان مراتب عالی

بوده‌اند، مانند بدرین عمّار اسدی سردار جنگ طبریّه، ابوالعشایر والی انطاکیه، سیف‌الدوله امیر حلب، کافور اخشیدی حاکم مصر، عضدالدوله دیلمی والی شیراز، ابن عمید و دیگران که از آن میان سیف‌الدوله از اهمیت والاتری برخوردار بوده است.

شاعر در سال ۹۴۸ م / ۳۳۷ هـ بادر بار حلب آشنا گردید و از آن پس در حضر و سفر و در جنگ و صلح ملازم رکاب امیر حمدانی بود. او در شعرش شجاعت، جوانمردی و پیروزیهای او را در بعضی از جنگهایش به تصویر کشیده است. متنبی مدّت ۹ سال مقام ملک الشعرا بی دربار حلب را داشته. و از برکات صلوات و جوایز سرشار سیف‌الدوله به زندگی خوش و پررونقی رسیده بوده است. وی در نزد امیر حمدانی مقام و منزلت والایی داشت و بدین سبب است که خالصانه‌ترین و صادقانه‌ترین و بیشترین و بهترین ستایشها را در حق سیف‌الدوله نموده است. دیوان او آکنده از مدایحی است که در حق وی انشاد کرده است، به طوری که گفته‌اند $\frac{1}{3}$ دیوان متنبی در مدح سیف‌الدوله سروده شده است. و انگیزه او از این مدایح بیشتر رسیدن به ثروت و کسب مقام و شهرت بوده است، چنان که او میان دو عنصر ثروت و مقام نوعی تلازم و تفکیک ناپذیری قایل بود و در این باره گفته است: (المتنبی، دیوان شرح عکبری، ۱۹۵۶ م، ج ۲، ص ۲۳)

فَلَا مَجْدَ فِي الدُّنْيَا لِمَنْ قَلَّ مَالُهُ وَلَا مَالَ فِي الدُّنْيَا لِمَنْ قَلَّ مَجْدُهُ

"هر کس را در این جهان مال و ثروت نیست، جاه و مقام نباشد و آن کس را که مقام و بزرگواری نیست، مال و ثروت نشاید."

از این رو به جرأت می‌توان ادعا کرد که مدایح او بیشتر استجدایی و برای کسب نان و جلب رضایت ممدوح و رسیدن به مال و ثروت و مقام و درجه بوده است و اگر عطا و صلّه ممدوح او را راضی و قانع نمی‌ساخت، مدح او به هجو و نکوهش

بدل می‌شد و شاعر با خشم و ناخشنودی به ممدوح دیگری روی می‌آورد، مانند این ابیات که در مدح کافور اخشیدی حاکم مصر سروده است: (متنبی، ۱۹۵۶ م، ج ۴، ص ۲۸۱)

إِذَا كَسَبَ النَّاسُ الْمَعَالِيَّ بِالنَّدَى
فَأَنَّكَ تُعْطِي فِي نَدَاكَ الْمَعَالِيَا
"آنگاه که مردم برای کسب بزرگواریها و بزرگیها بخشش می‌کنند، تو با بخشش خویش مقام بخشش شدگان را بالا می‌بری، تو بزرگی و بزرگواری بخشش می‌کنی."
اما وقتی که کافور اخشیدی به وعده‌های خود وفا نکرد، شاعر از دربار او روی برگرداند و وی را به بدترین وجه هجو کرد و گفت: (ابوطیب، المتنبی، ۱۹۵۶ م، ج ۲، ص ۴۳)

لَأَتَشْتَرِ الْعَبْدَ إِلَّا وَالْعَصَامَةَ
إِنَّ الْعَبِيدَ لَأَنْجَاسُ مَنَآكِيدُ
"خریداری نکن بنده را مگر همراه با چوب دستی او که بردگان پلید و کم‌خیر و برکت‌اند."

مبالغه و اغراق در مداخل او:

بی‌تردید متنبی یکی از شاعران مدیحه‌سرا و نامدار روزگارش به شمار می‌آید، و در این میدان گوی سبقت را از دیگر حریفان ربوده است. از بارزترین ویژگیهای مداخل او مبالغه و اغراق (جلال الدین، همانی، فنون بلاغت و صناعات ادبی، ص ۲۶۸، ۱۳۶۸ش) است.

متنبی در توصیفها و ستایشهایش از شخصیت‌های مختلف به فضایل معنوی نظیر شجاعت، جود و بخشش، علم و دانش، قدرت و نیرومندی، صبر و اقدام، وفور عقل، رأی و تدبیر، اعطای قبل از سؤال، تواضع، قناعت، وعد و انجام و دیگر خصوصیات اخلاقی بیشتر توجه داشته و در این جهت گاهی تا سرحد غلو و محال‌گویی پیشرفته است. در ذیل به گوشه‌هایی از مبالغه‌ها، اغراقها و محال‌پردازیهایی اشاره می‌رود:

مبالغه در وصف شجاعت

۱- در وصف شجاعت شجاع بن محمد طائی مَبَّجِی گوید: (متنی، ۱۹۵۶ م، ج ۳،

ص ۱۸۵)

رَأَيْتُ ابْنَ أُمَّ الْمَوْتِ لَوْ أَنَّ بَأْسَهُ فَشَابَيْنَ أَهْلَ الْأَرْضِ لَأَنْقَطَعَ النَّسْلُ
 "ممدوح من چون مرگ مسلّم است بر سر دشمن که اگر زیادی قتل و کشتارش بر روی زمین فراگیر شود، نسل انسان را بر خواهد چید."
 نسبت دادن صفت (اخوالموت) به ممدوح به خاطر حماسه آفرینی‌ها و زیادی کشتارش در میدانهای جنگ از باب مبالغه و اغراق است.

۲- در وصف شجاعت بدر بن عمّار می گوید: (متنی، ۱۹۵۶ م، ج ۳، ص ۲۳۷)

أَمْعَرَ اللَّيْثِ الْهَزْبِ بِسَوْطِهِ لِمَنْ ادَّخَرَتِ الصَّارِمَ الْمَصْقُولَا
 "اگر تو ای ممدوح من شیر با آن نیرومندی را با تازیانه از پای در می آوری، پس تیغ تیزت را برای مبارزه با چه کسی ذخیره می کنی؟" کشتن شیر درنده به وسیله تازیانه خلاف عقل و عادت نیست، بلکه از باب مبالغه است. برای نشان دادن نهایت دلیری و مردانگی ممدوح.

۳- در وصف شجاعت محمد بن زُرَيْقِ طوسی می گوید: (متنی، دیوان، ج ۲، ص ۱۹۳)

لَمَّا سَمِعْتُ بِهِ بِوَاحِدٍ وَرَأَيْتُهُ فَرَأَيْتُ مِنْهُ خَمِيسًا
 "در هنگام شنیدن نامش او را یک نفر می بینیم، لیکن در میدان جنگ و حماسه او خود یک لشکر است."

تشبیه کردن ممدوح در شجاعت و مردانگی به یک لشکر از مصادیق مبالغه و اغراق به شمار می آید.

۴- در وصف شجاعت سیف الدوله گوید: (متنی، دیوان، ج ۱، ص ۲۸۱)

و مُسْتَكْبِرٍ لَمْ يَعْرِفِ اللَّهَ سَاعَةً رَأَى سَيْفَهُ فِي كَفِّهِ فَتَشَهَّدَا
 "چه بسا انسان خودخواهی که ساعتی از عمرش خدا را بندگی نکرده است، لیکن با دیدن برق شمشیر سیف الدوله ایمان آورده و شهادتین بر زبان جاری نموده

است".

در این بیت، جلال و شکوه و شجاعت و مردانگی سیف الدوله به شیوه مبالغه آمیز وصف گردیده است. (البستانی، فؤاد افرام، المجانی الحدیث، ج ۳، ص ۲۳۸)

۵- در وصف شجاعت علی بن ابراهیم تنوخی گوید: (متنبی، دیوان، ج ۲، ص ۲۴۹)

لَوْ اسْتَبَدَّلْتَ ذَهَنَكَ مِنْ حُسَامٍ قَدَدْتَ بِهِ الْمَعَاوِرَ وَالْذُرُوعَا

"ذهن تیز تو به جای تیغ برآنت کلاهی خود و زره را بر تن دشمنان می درد".

دریده شدن کلاهی خود و زره بر تن دشمن با قصد و نیت حمله ممدوح بر او، ادعایی است غیر ممکن و از مصادیق روشن غلو و گزافه گویی به شمار می آید.

مبالغه در وصف جود و بخشش

۱- در وصف جود و بخشش بدرین عمار گوید: (متنبی، دیوان، ج ۴، ص ۲۰۵)

لَوْ كَانَ مَا تُعْطِيهِمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُعْطِيَهُمْ لَمْ يَعْرِفُوا التَّامِيلَا

"اگر پیش از این مردم را مرهون عطای خویش می کردی، هیچ امید و آرزویی در دل آنان باقی نمی ماند، یعنی بخشش تو فوق آرزوهاست، با جود و عطای تو دیگر مردم از آرزو کردن بی نیاز می گردند".

متنبی در این بیت عطا و بخشش ممدوح را تا سر حد افراط و غلو وصف نموده، و ادعا کرده است که با بخشش او دیگر مردم آرزو کردن را از یاد می برند.

۲- در وصف جود و کرم سیف الدوله گوید: (متنبی، دیوان، ج ۱، ص ۲۸۱)

هُوَ الْبَحْرُ غُصَّ فِيهِ إِذَا كَانَ سَاكِنًا عَلَى الدُّرِّ وَاحْدَرُهُ إِذَا كَانَ مُزِيدَا

"ممدوح من چون دریا می ماند که در هنگام آرامش از او مروارید می ستانی، اما بر حذر باش از او در وقتی که خروشان و خشمگین است". شاعر در این بیت سیف الدوله را دریای کرم خوانده و با مبالغه و اغراق به توصیف جود و کرم وی پرداخته است.

۳- در وصف جود و کرم ابی عبدالله محمد بن عبدالله قاضی انطاکی

گوید: (متنبی، دیوان، ج ۴، ص ۲۰۹)

أَخَلَّتْ مَوَاهِبُكَ الْأَسْوَاقَ مِنْ صَنْعِ أَغْنَى نَدَاكَ عَنِ الْأَعْمَالِ وَالْمِهَنِ
"بخششهای تو بازارها را از وجود کارگران خالی ساخت و کارگران و پیشه‌وران را
از کارکردن بی‌نیاز کرد".

در این بیت جود و بخشش ممدوح سخت مورد مبالغه قرار گرفته، به طوری که
جود و بخشش او کارگران را از کارکردن و پیشه‌وران را از پرداختن به شغل و حرفه
بی‌نیاز کرده است.

۴- در وصف جود و بخشش ابوسهل سعید بن عبدالله گوید: (متنبی، دیوان، ج ۴،

ص ۲۲۰)

وَ وَاهِبًا كُلَّ وَقْتٍ وَقْتِ نَائِلِهِ وَ أَمَّا يَهَبُ الْوَهَّابُ أَحْيَانًا
"تو ای ممدوح من همیشه در حال بخشش هستی، در حالی که انسانهای
بخشنده گاهی می‌بخشند؛".

أَنْتَ الَّذِي سَبَكَ الْأَمْوَالَ مَكْرُمَةً ثُمَّ اتَّخَذْتَ لَهَا السَّوَالَ حُرَّانًا
"تو ای ممدوح من بزرگوارانه اموال را جمع‌آوری می‌کنی و سپس آن را به دیگران
می‌بخشی، گویی تو خزانه‌دار محرومان و فقیران هستی" در این دو بیت، متنبی
ممدوحش را از نظر جود و کرم به نحو مبالغه آمیزی ستوده و گفته است که بخشش
او زمان معینی ندارد، بلکه همیشه در کرم او به روی محرومان گشوده است. او را
خزانه‌دار فقیران و بینوایان خوانده است.

۵- در وصف جود و کرم عضدالدوله گوید: (متنبی، دیوان، ج ۴، ص ۲۸۰)

لَوْ كَفَرَ الْعَالَمُونَ نِعْمَتَهُ لَمَّا عَدَّتْ نَفْسُهُ سَجَايَاهُ
كَالْشَّمْسِ لَا تَبْنِي بِمَا صَنَعَتْ مَنفَعَةً عِنْدَهُمْ وَلَا جَاهًا
"اگر مردم جهان کرم و بخششهای او را (عضدالدوله) نادیده انگارند و پاس
ندارند، هیچ تأثیری در جود و بخشش او ندارد، چون بخشش جزو طبیعت و
سرشت او شده است، مانند خورشید که کارش نورافشانی است برای مردم جهان و

قدرشناسی، یا ناسپاسی آنها تأثیری در درخشش و سودرسانی آن ندارد."

مبالغه در وصف قدرت و شکوه

۱- در وصف قدرت و شکوه حسین بن اسحاق تنوخی گوید: (متنبی، دیوان، ج ۲،

ص ۳۴۱)

فَمَا تَرُزُقُ الْأَقْدَارُ مَنْ أَنْتَ حَارِمٌ وَلَا تَحْرِمُ الْأَقْدَارُ مَنْ أَنْتَ رَازِقٌ
وَلَا تَفْتِقُ الْأَيَّامُ مَا أَنْتَ رَاتِقٌ وَلَا تَرْتُقُ الْأَيَّامُ مَا أَنْتَ فَاتِقٌ

"روزی نمی دهد روزگار آنکس را که تو محروم کنی و محروم نمی کند آنکس را که تو روزی دهی، رتق و فتق و اصلاح امور جهان و حلّ و فصل آن در اختیار تو است." در این ابیات متنبی مقام و درجه ممدوح - حسین بن اسحاق - را از حدّ معقول و مجاز بالاتر برده و گرفتار گزافه گویی گردیده است، چون ادّعا نموده که سرنوشت و اصلاح امور جهان در اختیار او قرار دارد، به هر کس خواهد روزی می دهد و هر کس را بخواهد محروم می کند.

۲- در وصف قدرت و شکوه کافور اخشیدی گوید: (متنبی، دیوان، ج ۴، ص ۲۴۶)

لَوْ الْفَلَكَ الدَّوَاوِرَ أَبْغَضَتْ سَعِيَهُ لَعَوَّقَهُ شَيْءٌ عَنِ الدَّوْرَانِ
"اگر تو - کافور اخشیدی - نخواهی چرخ روزگار به گردش در نمی آید و از رفتار و حرکت باز می ایستد."

متنبی در این بیت در وصف قدرت ممدوح از حدّ معقول و طبیعی گذشته و ادّعا کرده است که قدرت وی تا بدانجا رسیده است که می تواند چرخ روزگار را از گردش باز بدارد، این نوعی گزافه گویی و غلوپردازی است.

مبالغه در وصف کرامت و بزرگی

۱- در وصف کرامت و بزرگی شجاع بن محمد طائی منبجی گوید: (متنبی، دیوان، ج ۱،

ص ۱۹۵)

يَفْنَى الْكَلَامُ وَلَا يُحِيطُ بِوَصْفِكُمْ أَيَحِيطُ مَا يَفْتَى بِمَا لَا يَنْفَدُ
 "چگونه ممکن است با زبان شعر که محدود و فانی است، فضایل و صفات نامحدود تو را وصف کرد".

متنبنی در این بیت در وصف و ستایش ممدوحش از مرز عقل و عادت تجاوز کرده، چون وی را نامحدود و غیرقابل توصیف وانمود کرده است. این ادعایی است غلوآمیز و شرک‌آلود، زیرا جز خداوند هیچ کس دیگری نامحدود و توصیف‌ناپذیر نیست.

۲- در وصف کرامت و بزرگی ابوسهل سعید بن عبدالله گوید: (متنبنی، دیوان، ج ۴،

ص ۲۲۰)

قَدْ شَرَّفَ اللَّهُ اَرْضاً أَنْتَ سَاكِنُهَا وَ شَرَّفَ النَّاسَ إِذْ سَوَّاكَ إِنْسَانًا
 "خداوند زمین را به برکت وجود تو - ابوسهل - کرامت و بزرگی بخشید. چون تو بر روی آن سکونت داری و انسانیت را به وجود تو کرامت داد، چون تو را انسان آفرید".

متنبنی در این بیت وجود ممدوح را با مبالغه و اغراق مایه شرف و بزرگی زمین و افتخار انسانیت وانمود کرده است.

۳- در وصف کرامت و بزرگی کافور اخسیدی گوید: (متنبنی، دیوان، ج ۴، ص ۲۴۶)

قَضَى اللَّهُ يَا كَافُورُ إِنَّكَ أَوْلَى وَ لَيْسَ بِقَاضٍ أَنْ يُرَى لَكَ ثَانِي
 "ای کافور، خواست خداوند بر آن تعلق گرفته است که از نظر کرامت و بزرگواری تو سرآمد همگان باشی، و مانند و دومی (تالی تلوی) برایت نباشد".

۴- در وصف کرامت و بزرگی بدر بن عمار گوید: (متنبنی، دیوان، ج ۳، ص ۲۳۷)

فَلَقَدْ عُرِفَتْ وَ مَا عُرِفَتْ حَقِيقَةً وَ لَقَدْ جُهِلَتْ وَ مَا جُهِلَتْ خُمُولًا
 "مردم حقیقت و ماهیت تو را نشناختند و این عدم شناخت، به خاطر گمنام بودن تو نیست، بلکه به آن سبب است که آنان قدرت و توان شناخت تو را ندارند".
 در این بیت متنبنی ممدوح - بدر بن عمار - را به عنوان یک موجود ناشناخته

معرفی کرده و ادعا نموده است که هیچ کس را توان شناخت حقیقت و ماهیت وی نیست، این گونه توصیف خالی از افراط و غلو نیست، چون انسان از نظر فضایل و صفات به هر درجه‌ای برسد باز هم محدود و قابل شناخت است، تنها خداوند است که از نظر ذات و صفات نامتناهی است و به کنه و حقیقت ذات و صفات او نمی‌توان رسید.

مبالغه در وصف علم و دانش

۱- در وصف علم و دانش بدرین عمّار گوید: (متنبی، دیوان، ج ۳، ص ۲۳۷)

لَوْ كَانَ عِلْمُكَ بِالْإِلَهِ مُقَسَّمًا فِي النَّاسِ مَا بَعَثَ إِلَهُ رَسُولًا
لَوْ كَانَ لَفُظُكَ فِيهِمْ مَا أَنْزَلَ الْقُرْآنَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلًا

"اگر خداوند علم و دانش تو را میان مردم دنیا تقسیم می‌کرد، دیگر نیازی به فرستادن پیامبران نبود، اگر مردم به اندازه تو از حلال و حرام خدا آگاه بودند، خداوند تورات، انجیل و قرآن را برای هدایت و ارشاد آنان نازل نمی‌کرد." متنبی در این ابیات مقام و درجه ممدوحش را از نظر علم و دانش تا سر حد افراط و غلو بالا برده و ادعا کرده است که اگر مردم مثل او خدا را می‌شناختند و به اندازه او از مسائل حلال و حرام آگاه بودند، دیگر به فرستادن پیامبران و نازل کردن کتب آسمانی نیازی نبود.

۲- در وصف علم و دانش ابوالفضل محمد بن عمید گوید: (متنبی، دیوان، ج ۲، ص ۱۶۰)

مَنْ مُبْلِغُ الْأَعْرَابِ أَنْسَى بَعْدَهَا شَاهَدْتُ رَسَطَالَيْسَ وَ الْإِسْكَندَرَا
وَ سَمِعْتُ بَطْلَمِيُوسَ دَارِسَ كُتْبِهِ مُتَمَلِّكًا، مُتَبَدِّبًا، مُتَحَضِّرَا
وَ لَقَيْتُ كُلَّ الْفَاضِلِينَ كَأَنَّمَا رَدَّ إِلَهُ نُفُوسَهُمْ وَالْأَعْضُرَا

"کیست که پیام مرا به ملت عرب برساند، که پس از دوری و جدایی من از شما، با کسی ملاقات نمودم که در علم و حکمت مانند ارسطالیس، آن حکیم رومی است و در قدرت و شوکت چون اسکندر جهانگشا - گویی من با بطلمیوس آن حکیم

رومی ملاقات کردم که در کردار چون شاهان، در فصاحت چون بدویان و در هوش و زیرکی چون شهریان است.

-گویی با ملاقات این ممدوح -ابن عمید -زمان به عقب برگشته و با همه فضل و دانشمندان پیشین ملاقات کرده‌ام، ممدوح من چکیده علم و فضیلت تمامی دانشمندان و حکیمان قرون گذشته است."

شاعر در این ابیات به طور مبالغه‌آمیزی به مدح ابن عمید پرداخته و وی را از نظر علم و فضیلت و قدرت و شوکت چکیده همه دانشمندان و حکیمان گذشته چون ارسطو، بطلمیوس و ... وانمود کرده است.

نتیجه:

هدف و نتیجه حاصل از این نوشتار بررسی و پژوهش اجمالی است درباره فنّ مدیحه‌سرایی و بیان علل و انگیزه‌های پرداختن به آن و آشنایی با یکی از مدیحه‌سرایان نامدار و صاحب آوازه عصر عباسی و شیوه خاص ستایشگری او که آکنده از مبالغه و اغراق و غلو در حق ممدوحینش می‌باشد. بی تردید این گونه مدیحه‌گفتن زائیده طبیعت اجتماعی و سیاسی روزگار شاعر است، چون شعر در این عصر وسیله‌ای شده است در دست شاعران حرفه‌ای برای رسیدن به نان و مقام و شهرت، متنبی که از شعرای ممتاز و صاحب ذوق آن دوره به شمار است نیز از این ویژگی مستثنی نمی‌باشد، او که طبیعتاً فردی است شیفته مال و مقام و دو عنصر ثروت و مقام را مکمل هم و جدایی‌ناپذیر از یکدیگر وانمود کرده و می‌گوید:

(متنبی، ص ۸، همین مقاله)

فَلَا مَجْدَ فِي الدُّنْيَا لِمَنْ قَلَّ مَالُهُ وَ لَا مَالَ فِي الدُّنْيَا لِمَنْ قَلَّ مَجْدُهُ

متنبی جهت رسیدن به خواسته‌های خویش تمام ذوق و هنر خود را به کار گرفته و در فنّ مدیحه‌سرایی و مبالغه و اغراق در آن گوی سبقت را از دیگر رقیبان ربوده و از بیان مبالغه‌آمیزترین وصفها در حق ممدوحینش دریغ نداشته، حتی تا سرحدّ

غلو و محال‌پردازی پیش رفته است که به نمونه‌هایی از آن در این مقال اشارت شده است مانند این بیت که در وصف شجاعت شجاع بن محمد طائی منبجی گوید:

(منتبئی، دیوان، ۱۹۵۶ م، ج ۳، ص ۱۸۶)

إلى "قَابِضِ الأرواحِ" وَالصَّيْغِمِ الذِّي تُحَدِّثُ عَنْ وَفَاتِهِ الخَيْلُ وَالرَّجُلُ
استفاده از لقب "قابض الأرواح" برای بیان صفت شجاعت و ممدوح از مصداقهای بارز غلو و گزافه‌گویی است؛ چون جان بخشیدن و گرفتن آن اختصاص به خداوند (عز و جل) دارد.

منابع:

- ۱- ابن خلکان شمس الدین احمد بن محمد بن ابی بکر، وفيات الاعيان و أبناء ابناء الزمان، تحقيق احسان عباس، ج ۸، دار صادر بيروت ۱۹۷۸ م.
- ۲- ابن رشيق القيرواني، العمدة في محاسن الشعر و آدابه و نقده، تحقيق محيي الدين عبد الحميد، الطبعة الثالثة، مطبعة السعادة، قاهرة، ۱۹۵۹ م.
- ۳- ابوطيب، منتبئی، ديوان، شرح ابی البقاء العکبری، تحقيق مصطفى السقاء، ابراهيم الاياري، عبد الحفيظ شلبي، چاپ دوم، دارالمعرفة، بيروت، ۱۹۵۶ م.
- ۴- ابو منصور، عبدالملك، ثعالبی نیشابوری، يتيمة الدهر في محاسن اهل العصر، شرح و تحقيق مفيد محمد قميحه، چاپ اول، دارالكتب العلمية، بيروت.
- ۵- بروكلمان، كارل، تاريخ الادب العربي، ترجمه عبدالحليم النجار، چاپ دوم، دارالكتاب الاسلامي، قم.
- ۶- البستاني، فؤاد افرام، المجاني الحديثه، ج ۳، دارالمشرق، بيروت، ۱۹۸۶ م.
- ۷- البغدادي، عبدالقادر بن عمر، خزنة الادب و لب لباب لسان العرب، قاهرة، ۱۹۸۴ م.
- ۸- الحصري القيرواني، ابراهيم بن علي، زهر الاداب و ثمر الالباب، شرح و تحقيق زكي مبارك، الطبعة الرابعة، دارالجيل، بيروت.
- ۹- الزمخشري، محمود بن عمر، الكشاف عن حقايق غوامض التنزيل.
- ۱۰- زيدان، جرجي، تاريخ آداب اللغة العربية، ج ۲، دارمكتبة الحياة، بيروت، ۱۹۸۳ م.
- ۱۱- طبرسي، فضل بن حسن، مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۱، داراحياء التراث العربي بيروت، ۱۳۳۹ هـ ش.
- ۱۲- عشاوي، محمد زكي، قصيدة المديح عند المنتبئي، ص ۱۵، چاپ اول، دارالتنهضه، بيروت، ۱۹۸۳ م.
- ۱۳- فاضلي، محمد، التعريف بالمنتبئي من خلال اشعاره، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۷۲ هـ.
- ۱۴- فزوخ، عمر، تاريخ الأدب العربي، ج ۲، چاپ پنجم، دارالعلم للملایين، بيروت، ۱۹۸۴ م.

- ۱۵- فیروز آبادی، مجدالدین محمد، القاموس المحيط، چاپ سوم، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۹۹۳م.
۱۶- التویری، شهاب‌الدین احمد بن عبدالوهاب، نهاية الأرب، ج ۳، ص ۱۷۳، دارالکتب المصریه، قاهره ۱۹۶۱م.
۱۷- الهاشمی، احمد، جواهر الادب، ص ۳۴۵، الطبعة الثانية، انتشارات استقلال، تهران، ۱۴۱۰ هـ.
۱۸- همایی، جلال‌الدین، فنون بلاغت و صناعات ادبی، ص ۲۶۲، چاپ پنجم، مؤسسه نشر هما، تهران، ۱۳۶۸ ش.

یادداشتها:

- ۱- واژه مدح از نظر معنا با واژه‌های حمد و شکر نزدیک به هم می‌باشند، با این تفاوت که مدح متضاد (هجا)، حمد متضاد (ذم)، و شکر متضاد (کفران) است. مدح و حمد تنها به وسیله زبان و در مقابل نعمت و یا غیر نعمت انجام می‌گیرد، اما شکر اختصاص به نعمت دارد که ممکن است به وسیله دل و یا زبان و جوارح باشد (طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱ ص ۲۱، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۳۹ هـ.ش).
- ۲- الزمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل، ج ۱ ص ۸.
- ۳- عشاوی، محمدزکی، قصیده‌المدیح عندالمتنبی، ص ۱۵، چاپ اول، دارالنهضة، بیروت، ۱۹۸۳م.
- ۴- قدامة بن جعفر در کتاب (نقد الشعر) مدح را در فضایل نفسی و معنوی و اخلاقی منحصر کرده و دیگر فضایل چون قناعت، سماحت، صبر و ... را به همان چهار فضیلت مذکور منسوب دانسته است. اما ابن رشیق قیروانی عقیده دارد که مدح ممکن است نسبت به فضایل معنوی باشد و یا فضایل و صفات عرضی و مادی چون زیبایی، گشاده‌رویی، زیادی فامیل و بستگان و لیکن ستودن ممدوح به صفات معنوی برتر و پسندیده‌تر و درست‌تر می‌باشد.
- (ابن رشیق القیروانی، العمده فی محاسن الشعر و آدابه و نقده، تحقیق محیی‌الدین عبدالحمید، الطبعة الثالثة، مطبعة السعادة، قاهره، ۱۹۵۹، ج ۲ ص ۱۳۵).
- ۵- همان مأخذ، ج ۲، ص ۱۳۱.
- ۶- البستانی، فوادافرام، المجانی الحدیثة، ج ۳، ص ۸۵، دارالمشرق، بیروت، ۱۹۸۶م.
- ۷- منشیم: نام زن عطرفروشی بوده که در مکه سکونت داشته و عرب در هنگام جنگ خود را با عطر او خوشبو می‌کردند و آن نشان پایداری و ادامه آنان بر جنگ و خونریزی بوده است که بعدها این امر در میان عرب به صورت ضرب‌المثل درآمد.
- (المجانی الحدیثة، ج ۱ ص ۸۵).
- ۸- فاضلی، محمد، التعریف بالمتنبی من خلال اشعاره، ص ۸۶، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۷۲ هـ.

- ۹- زیدان، جرجی، تاریخ آداب اللغة العربیّه، ج ۲، ص ۲۷۴، دارمکتبه الحیاة، بیروت، ۱۹۸۳ م.
- ۱۰- العمده، ج ۱، ص ۴۹. ۱۱- تاریخ آداب اللغة العربیّه، جرجی زیدان، ج ۱، ص ۳۷۵.
- ۱۲- مومنون / ۲ و ۳. ۱۳- شعراء / ۲۲۳.
- ۱۴- النوبری، شهاب الدین احمد بن عبدالوهاب، نهاية الارب، ج ۳، ص ۱۷۳، دارالکتب المصریّه، قاهره، ۱۹۶۱ م.
- ۱۵- الهاشمی، احمد، جواهر الادب، ص ۳۴۵، الطبعة الثانیه، انتشارات استقلال، تهران، ۱۴۱۰ هـ.ق.
- ۱۶- جرجی زیدان، ج ۱، ص ۱۹۱.
- ۱۷- بُزوکلیمان، کِارِل، تاریخ الادب العربی، ترجمه عبدالحلیم النّجار، ج ۲، ص ۸۲، چاپ دُوم، دارالکتب الاسلامی، قم - ابومنصور، عبدالملک، ثعالبی نیشابوری، یتیمه الدّهرفی محاسن اهل العصر، شرح و تحقیق مفید محمد قمیحه، چاپ اول، دارالکتب العلمیه، بیروت، ج ۱، ص ۹۰ - ابن خلّکان شمس الدین احمد بن محمد بن ابی بکر، وفيات الاعیان و ابناء الزّمان، تحقیق احسان عباس، ج ۱، ص ۶۲، دارصادر، بیروت، ۱۹۷۸ م.
- ۱۸- ابوطیّب، المتنبی، دیوان، شرح ابی البقاء العکبری، تحقیق مصطفی السّقاء، ابراهیم الابیاری، عبدالحفیظ شلبی، ج ۲، ص ۲۳، چاپ دوم، دارالمعرفه، بیروت، ۱۹۵۶ م.
- ۱۹- دیوان متنبی، ج ۴، ص ۲۸۱. ۲۰- همان مأخذ، ج ۲، ص ۴۳.
- ۲۱- دسته‌ای از نقّادان، مبالغه و اغراق را در مدح جایز نمی‌دانند، لیکن گروهی دیگر چون قدامة بن جعفر آن را نیکو شمرده و گوید: "أحسن الشعرا کذبہ" بهترین شعر آن است که مبالغه و اغراق در آن بیشتر باشد به حدّی که به دروغ انجامد، بررسی و تحلیل قصاید مدحی نشان می‌دهد که این شعرها از سادگی به مبالغه و اغراق گراییده است. در اینکه مدیحه سرایی همیشه رنگی از مبالغه به خود گرفته است تردیدی نیست و هیچ شنونده‌ای - خواه ممدوح، خواه جز او - از شاعر مدیحه‌سرا انتظار شنیدن قیاسهای منطقی و استدلالهای عقلی را ندارد، بلکه اگر مضمون این گونه شعر حقیقت خالص باشد، در آن لطف و جذّابیتی نیست. شاید مصداق تام و فرد کامل این بیت نظامی که اقتباسی است از سخن قدامة بن جعفر:
- در شعر مپیچ و در فن او چون اکذب اوست احسن او
- همین قصیده‌های مدحی باشد، اما به موازات پیشرفت شعر، اندک اندک این رنگ مبالغه جای خود را با اغراق و غلو و محال‌گویی عوض کرده است. اگر مضمون آفرینی و خیال‌پردازی و آراسته بودن کلمات را که خاطر شنونده بی‌اختیار مجذوب آنها می‌شود از این نوع شعر بگیریم، محتویات آن از نظر معنا چندان جالب و دلپذیر نخواهد بود.
- اما درباره‌ی معنای کلمات مبالغه، اغراق و غلو و تفاوت آنها با کذب، گروهی از علمای ادب و از آن جمله

رشیدالدین وطواط صاحب کتاب حدائق السحر و شمس‌الدین محمد بن قیس رازی صاحب کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم بر آن عقیده‌اند که هر سه کلمه از نظر معنی مرادف یکدیگرند، چندان که یکی را به دیگری تعریف کرده‌اند. (جلال‌الدین همایی، فنون بلاغت و صناعات ادبی، ص ۲۶۲).

اما گروه دیگر میان آنها فرق نهاده و گفته‌اند: هرگاه افراط و زیاده‌روی در وصف و مدح و ذم از حد امکان عقلی و عادی تجاوز نکرده باشد، آن را مبالغه گویند، مانند این بیت امرئ‌القیس که در وصف اسبش می‌گوید:

مِکْرًا، مِفْرًا، مُقْبِلًا، مُسَدِّدًا مَعَا كَجَلْمُودٍ صَخِرَ حَطَّةَ السَّيْلِ مِنْ عِلِّ

"این اسب در یک لحظه به پیش می‌تازد، عقب می‌نشیند، روی می‌آورد و پشت می‌کند و در این حال به صخره بزرگی می‌ماند که سیل آن را از فراز به نشیب آورده باشد" (المجانی الحدیثه، ج ۱، ص ۳۴).
و چون برحسب عقل ممکن اما برحسب عادت باورکردنی نباشد، آن را اغراق نامند، مانند این بیت بشار که در مدح موسی الهادی و لیبعهد مهدی خلیفه عباسی می‌گوید:

هُوَ الْمَلِكُ الْمَأْمُولُ وَالْقَائِمُ الَّذِي يُسَوِّفُ بَسِينَ الذَّنْبِ وَالْتَّقْدَاتِ

"او پادشاهی است که همه مردم چشم امید به او دوخته‌اند، کارهای آنها را سر و سامان می‌دهد و میان‌گرگ و گوسفندان الفت و آشتی برقرار می‌کند".

دیوان بشار، ج ۲، ص ۴۰، شرح استاد محمد الطاهر ابن آشور، تعلیق استاد محمد رفعت فتح و محمد شوقی امین، مطبوعه لجنة التالیف و الترجمة والنشر، قاهره، ۱۳۷۳ هـ / ۱۹۵۴ م.
و اگر به درجه‌ای برسد که در عقل و عادت هر دو ناممکن باشد، آن را غلو خوانند، مانند این بیت متنبی که در وصف ضعف و لاغری خویش می‌گوید:

كَفَى بِجِسْمِي نُحُولًا أَنِّي رَجُلٌ لَوْ لَا مُخَاطَبَتِي إِيَّاكَ لَمْ تَرِنِي

"در ضعف و لاغری من همین بس که تا با من سخن‌نگویی مرا نخواهی دید".

(تاریخ آداب اللغة العربیه، جرجی زیدان، ج ۱، ص ۵۴۷، دارمکتبه الحیاة، بیروت، ۱۹۸۳ م).
تفاوت میان مبالغه و اغراق با سخن‌کذب و دروغ این است که در دروغ‌گویی قصد اغفال و فریب‌کاری دارند، بدون هیچگونه قرینه‌حالی یا مقالی بر دروغ بودن سخن، اما در مبالغه و اغراق قصد فریب‌کاری و تمویه و تزویر در کار نیست، با وجود قرینه‌حالی یا مقالی بر اینکه مقصود گوینده تزیین و آرایش سخن است به صنعت مبالغه و اغراق، نه کذب و دروغ‌پردازی، (فنون بلاغت و صناعات ادبی، جلال‌الدین همایی، ص ۲۶۸).

۲۲- دیوان متنبی، ج ۳، ص ۱۸۵. ۲۳- همان مأخذ.

۲۴- همان مأخذ، ص ۲۳۷ و المجانی الحدیثه، ج ۳، ص ۲۳۳. ۲۵- همان مأخذ.

- ۲۶- همان مأخذ، ج ۲، ص ۱۹۳. ۲۷- همان مأخذ.
- ۲۸- عازر، نام همان کسی بود که حضرت عیسی مسیح (ع) او را به اذن خداوند زنده ساخت.
- ۲۹- دیوان متنبی، ج ۱، ص ۲۸۱. ۳۰- همان مأخذ، والمجانی الحدیثه، ج ۳، ص ۲۳۸.
- ۳۱- دیوان متنبی، ج ۲، ص ۲۴۹. ۳۲- همان مأخذ، ج ۴، ص ۲۰۵. ۳۳- همان مأخذ، ج ۱، ص ۲۸۱.
- ۳۴- همان مأخذ، ج ۲، ص ۲۹۴. ۳۵- همان مأخذ، ج ۴، ص ۲۰۹. ۳۶- همان مأخذ، ج ۴، ص ۲۲۰.
- ۳۷- همان مأخذ، ج ۴، ص ۲۸۰. ۳۸- همان مأخذ، ج ۲، ص ۳۴۱. ۳۹- همان مأخذ، ج ۴، ص ۲۴۶.
- ۴۰- همان مأخذ، ج ۱، ص ۱۹۵. ۴۱- همان مأخذ، ج ۳، ص ۱۸۵. ۴۲- همان مأخذ، ج ۴، ص ۲۲۰.
- ۴۳- همان مأخذ، ج ۴، ص ۲۴۶. ۴۴- همان مأخذ، ج ۳، ص ۲۳۷، والمجانی الحدیثه، ج ۳، ص ۲۳۳.
- ۴۵- همان مأخذ، ج ۳، ص ۲۳۷. ۴۶- همان مأخذ، ج ۲، ص ۱۶۰. ۴۷- همان مأخذ، ج ۲، ص ۱۹۳.
- ۴۸- همان مأخذ، ج ۴، ص ۲۰۹.